

رِسَالَةُ الْأَدَابِ السُّلُوكِ بِشَيْخِ نَجْمِ الدِّينِ كَبْرِی

شیخ نجم الدین کبری یکی از مشایخ طریقت است. نامش احمد و لقبش طامه کبری و زادگاهش خوارزم و عمر پرثمرش قریب هفتاد و هشت سال و تاریخ وفاتش ۶۱۸ هجری قمری مسطور است.

در جوانی به سیر و سیاحت پرداخت و در مصر به محفل درس و حلقه ارادت شیخ روزبهان مصری پیوست. استاد به سبب هوش سرشار و صفای باطن این مرید صادق را چون فرزند خود گرامی داشت و دختر خود به وی داد. پس از چندی سالک جوان باز به سیاحت پرداخت و از خدمت مشایخ هر شهر بهره جست و چون به مصر بازگشت روزبهان او را شخصی کامل یافت که اسرار سلوک و راه و رسم منازل عشق را بخوبی آموخته و آماده تعلیم و ارشاد است. پس به وی توصیه کرد که به زادگاهش خیوک از شهرهای خوارزم باز گردد و در آنجا به گسترش تعالیم عرفانی و هدایت جویندگان طریق مشغول شود. شیخ با همسر و فرزندان به خوارزم رفت و در آنجا خانقاهی تأسیس کرد و فرقه درویشان ذهبیه و قربانیه و سلسله‌های دیگری، از صوفیان را تأسیس کرد و شاگردان بسیار تربیت نمود که خود بعدها ولی و مرشد شدند و در زمره آنان می‌توان از بزرگانی چون مجدالدین بغدادی، شیخ عطار، سعدالدین حموی و نجم‌الدین رازی را نام برد. در کیفیت مرگ او تذکره نویسان متفقند که شیخ به همراه عده‌ای از مریدان برای نبرد بامغولان از شهر بیرون شد و در هنگام دفاع از شهر خویش به شهادت رسید. و این واقعه در روز دهم جمادی الاولی از سال ۶۱۸ هجری قمری اتفاق افتاد.

در میان هشت اثر که مورخان به نام او ثبت کرده‌اند یکی تفسیری است بر قرآن که هنوز نسخه‌ای از آن یافت نگردیده و دیگر رساله کوچکی است به زبان فارسی زیر عنوان فی آداب السالکین که در موزه آسیائی مضبوط است. جزوه حاضر ترجمه یکی از رسالات شیخ به زبان عربی است. این رساله با عنوان آداب السلوک الی حضرت مالک الملک

و الملوک شامل دو بخش است: یکی سفر معنوی که سیر و سلوک باطن به سوی حق از طریق رفع حجب غفلت و پرده‌های بعد و ظلمت است و دیگر سفر جسمانی در ارض وسیع خداوند؛ و ما از این دو سفر آنرا که اختصاص به سیر باطن داشت از روی یک نسخه خطی در ضمن مجموعه‌ای محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ترجمه کرده و به اهل ذوق و حال و مستان باده توحید تقدیم می‌کنیم.

امید است که این مختصر، شوقی در اهل تحقیق برانگیزد تا به ترجمه آثار دیگر این شیخ بزرگوار و همچنین تحقیق در احوال او مبادرت ورزند.

حسین محی‌الدین قمشه‌ای



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ترجمه رساله

حمد و سپاس مر خدائی را سزااست که دانا و بخشنده است. خدایی که بندگانش را در آفاق سیر می‌دهد تا عجایب قدرت و شگفتیهای حکمت او را نظاره کنند، و دلایل عظمت و آثار لطف و رحمت او را در اطراف و اکناف عالم دریا بند؛ خدایی که نفوس (شیطانی) سالکان را می‌میراند و سر و باطن ایشان را به وسیله رنج سفر و اقدام بر خطرات و دوری از خانه و فرزند و اجتناب از مصاحبت اغیار و پرهیز از التفات به ماسوای حضرت مالک الملک از غیب به شهود و از بطون به ظهور می‌رساند و صلوة و سلام خدا بر سرور آدمیان و اشرف نوع انسان محمد مصطفی و بر خاندان پاک و اصحاب و امت او باد. پس خود را به تمام و کمال تسلیم حضرت حق گردان.

اما بعد، بدان ای بنده خدای که تو مسافری به سوی پروردگار خویش و روزی به ناچار با وی ملاقات خواهی کرد چنانکه در حدیث فرمود: هر کس امید دیدار پروردگار دارد بداند که وقت ملاقات فرا خواهد رسید. و بدان که خدای تعالی به کمال قدرت و حکمت خویش برای فرزندان آدم دو سفر تقدیر فرموده و دو سیر تدبیر نموده که یکی از آنها قهری و اضطراری و دیگری کسبی و اختیاری است.

اما در سفر اضطراری بدان که مبداء سفر صلب پدر بود و منزل دوم رحم مادر و منزل سوم دنیای تست و منزل چهارم قبر است که یا باغی است از باغهای بهشت و یا حفره‌ای است از حفره‌های جهنم و منزل پنجم روز قیامت است که مقدار آن پنجاه هزار سال است، و سپس از آنجا به مقام اصلی و موطن ابدی می‌روی که آن دارالسلام و بهشت امن و آسایش خواهد بود، اگر از جمله نیکبختان و دوستان حق باشی؛ یا خانه آتش و عذاب خواهد بود، اگر خدای ناکرده در زمره اشقیاء و دشمنان حق قرارگیری، چنانکه خداوند فرمود: روز قیامت «گروهی در بهشت و گروهی در آتشند» و هر دم که بر می‌آوری بر مثال گامی است که به سوی منزل مرگ پیش می‌روی و هر روزی از عمر تو بر مثال یک فرسخ و همراهی به مثابه یک

مرحله و هر سالی به مثال منزلی است؛ و سیر تو به حرکت خورشید و ماه مانده است؛ و تو از این سیر و حرکت غفلت داری و نیز از آمادگی و مجهز شدن برای منزل قبر و عبور به سوی منزل قیامت و وطن اصلی ابدی در سهو و بی‌خبری فرو مانده‌ای.

و اما سفر کسبی و اختیاری به دو قسم شود: یکی سفر قلوب و ارواح به سوی پادشاه عزیز و با جبروت عالم، و دوم سفر قالب و هیات جسمانی در زمین خداوند، و ما در هر یک از این دو سفر برای تو فصلی ذکر خواهیم کرد تا ترا به سوی مقاصد آن سفر و مطلوبات آن ارشاد کند و در فراهم ساختن اسباب و گشودن ابواب و روشن ساختن آداب آن ترا دلالت نماید و در هر خیر و تقوی، یارو یاور تو باشد و اهل شوق و عشق را در این سیر مدد کند و برای مؤلف آن نزد مولای او ذخیره راه آخرت گردد، انشاء الله تعالی.

«پروردگارا ابواب فضل و رحمت خود را بر ما بگشای، ای خدای صاحب نعمت و کرامت.»

باب اول در بیان سفر قلبی (روحانی به سوی حضرت عزت

و بیان فضیلت این سفر

بدان ای بنده خدای که حق جل و علی انسان را تنها برای آن خلق کرده است که قلبش به سوی او سیر کند و به حضرت او واصل گردد و جلال و جمال او را مشاهده کند و این نهایت همه مقصدها و مطلوبات و غایت همه عطایا و مواهب است و دنیا و هر چه در آن است برای آن خلق شده و سرای دیگر و هر چه در آن است برای آن آفریده شده و بعثت انبیا و رسولان به همین جهت است و تنزیل قرآن و دیگر کتب آسمانی برای همین مقصود است چنانکه خداوند فرمود: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، (۵۶/۵۱) «من جن و انس را خلق نکردم جز برای آنکه مرا عبادت کنند» و ابن عباس رضی الله عنه گفت مقصود از «لِيعْبُدُونَ»، «لِيعْرِفُونَ» است، یعنی تا مرا بشناسد و خداوند طبق آنچه در حدیث قدسی از حضرت وی حکایت شده است فرمود: من گنج پنهانی بودم، پس خواستم تا آشکار شوم.^۱

و اما در حقیقت این سفر بدان که قلب بنی آدم را حجابها و عقباتی است و منزلهایی بس دور و نیز درجات و مقامات و منازل قرب است، و اگر از عقبات بعد نگذرد به درجات قرب نائل نگردد؛ و تا حجب نفسانی را ندرد حضرت قدس بروی آشکار نگردد. پس اولین حجاب و عامل جدایی از حضرت عزت جهل به او و شرک در وحدانیت اوست و شک در صفات جلال و اوصاف کمال او، و این همه کفر باشد به خدای تعالی و این بزرگترین حجابهاست و تاریکترین آنها که خداوند فرمود: «ان الله لا یفرقان یشرک به» (۴۸/۲) «همانا که خدا نمی‌بخشاید کسی را که بروی شرک آورد.» پس طالب حق را چاره نیست جز این که قلبش از ظلمت جهل به نور معرفت روشن گردد و از ظلمات شک به نور یقین

۱- کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف.

رسد. و از تاریکی شرک به فروغ توحید راه یابد و از شبهات انکار به نور تصدیق و ایمان و اصل گردد، که در غیر این صورت جسم و جان او هر دو در ظلمات و درکات و عقوبات ابدی خواهد ماند؛ چنانکه خداوند در حق کافران و اهل عناد از مشرکان چنین حکم کرده است. دوم از منازل قرب منزل طاعت و عبودیت است که خداوند فرمود: ای مردم، پروردگار خویش را عبادت کنید و نیز چنانچه به روایت رسول از آن مقام عزت نقل شده است فرمود: «هیچگاه جویندگان تقرب به سوی من به اندازه انجام آنچه برایشان واجب گردانیده‌ام به من نزدیک نمی‌شوند و بنده پیوسته به وسیله انجام نوافل به من تقرب می‌جوید تا آنجا که او را دوست بدارم.» پس هر که مولای خویش را شناخت باید که از او اطاعت کند و هر که معبود خود را یافت باید که او را عبادت نماید و الا در ظلمات عیبان و درکات کفران باز می‌ماند؛ زیرا معصیت از منازل بعد است چنانچه طاعت و سیاه تقرب.

منزل سوم از منازل قرب اخلاق نیکو است. پس بر مسافر است که از صفات و اخلاق نکوهیده به سوی اخلاق حمیده انتقال یابد زیرا هر خلق پسندیده‌ای وسیله تقرب به سوی معبود است چنانکه هر خلق نکوهیده‌ای خود گامی است در جهت بعدی بیزار کننده از او پس بر طالب صادق است که از ظلمات کبر به نور تواضع، و از ذیلت حسد به فضیلت مهر و شفقت، و از پستی بخل به درجات رفیع کرامت، و از چاه ظلمانی کفران به قضای نورانی شکر، و از ظلمات ریا و سالوس به نور اخلاص، و از کویر حب ظواهر و زیب و زیور دنیا به گلشن عشق و نیاز به پروردگار زمین و آسمان سفر کند؛ و از ظلمت ایمنی (کاذب و بی‌خبری) به نور ترس و خوف از پروردگار، و از ظلمت یاس (و بدگمانی) به نور امید و حسن ظن، و از ظلمات غضب به نور شکیبایی و فسرو بسردن خشم، و از ظلمات بی‌تابی و اضطراب در هنگام نزول بلا به نور صبر و رضا به تلخیهای قضا، و از ظلمات غفلت به نور بیداری و ذکر، و از ظلمت حیرت و سرگردانی به نور فقر و انکسار، و از ظلمات اعتماد بر اسباب (دنیوی) به نور توکل به رب الارباب، و از ظلمات اتباع شهوت و هوای نفس به نور پیروی از پروردگار بلند مرتبه. پس این سفر از مهمترین سفرهاست و انجام آن بر طالبان حضرت باری و مریدان سعادت کبری و دار قرار آخرت فرض است.

منزل چهارم سفر در اسماء نیکو و صفات والای الهی است زیرا هنگامی که طالب حق باطن خویش را از اسباب بعد پاک گردانید و قلب خود را به آداب قرب، جلا و صیقل داد، اکنون شایسته سیر و سلوک در حضرت مالک الملک گردیده و آثار دوستی حق و انظار عنایت بروی ظاهر شده؛ و در این مقام منازل اولیا و درجات اصفیا متفاوت است. و ابو عبدالله محمد بن علی ترمذی گفت: که خداوند عز و جل اسماء خود را به بندگان آموخت و هر اسمی را اقلیمی است و هر اقلیمی را سلطانی و در هر اقلیم مجلس و گفتگویی و هدایا و عطا یابی برای اهل آن مقرر فرمود؛ و برای قلوب خاصان مقامی دیگر قرار داد و چه بسا مقام یک‌ولی در اول اقلیمی است و از اسماء خدا فقط اسم آن اقلیم را می‌داند و بسیار باشد که مقام یکی از اولیا در اقلیم دوم و سوم و چهارم باشد. پس هر زمان که به سوی اقلیمی رو می‌آورد اسم

آن اقلیم به وی عطا می‌شود تا می‌رسد به مقام ولی‌ایکه از همه اسماء محظوظ می‌گردد و او کسی است که بهره خود را از همه اسماء گرفته و سرور اولیا است و باز ترمذی گوید: بهره عامه از اسماء الهی ایمان آنها به این اسماء است و بهره میانه روان (اصحاب یمین) و عامه اولیا شرح صدر به این اسماء و گرفتن روشنایی به معرفت این صفات در دل‌های ایشان است. هر کدام به قدر ظرفیت خویش و قدر همان نور قلبی است، اما بهره خواص اولیا و آنها که بکلی (از جسمه تعلقات خاکی بدرآمده) و کسوتی نوین پوشیده‌اند عبارتست از مشاهده این صفات و اشراق نور آن‌ها بر دل‌های ایشان؛ و از آنچه شیخ رحمة الله ذکر نموده چنین برمی‌آید: که هر ولی را مقامی است خاص او که از آن تجاوز نمی‌کند و این مقام بر حسب قوت و طاعت اوست به مقداری که خداوند از درجات بر او تقدیر فرموده پس هنگامی که قلب او به آن مقام معلوم واصل گردد سلوکش پایان پذیرد و سفرش تمام شود و در این سفر انتقال از مکانی به مکانی نیست، نه از جانب مسافر و نه از جانب مقصد (و مقصود) زیرا که حق جل و علا از رگ گردن به بنده نزدیکتر است؛ بلکه مقصود از سفر رفع حجاب از بینایی قلب است و تجلی صفات پروردگار در قلب سالک و این همان سفری است که انسان به خاطر آن خلق شده است.

فصل

«در آداب این سفر»

بدان که سفر قلب به سوی حضرت حق آدابی دارد متعلق به ظاهر، و آدابی دیگر که خاص باطن است، پس اولین ادب ظاهر آن است که سالک دست خویش از اسباب و اموال و اشتغالات دنیوی فرو شوید و او را هیچ شغلی جز بندگی مولای خود و طاعت و ذکر او نباشد و خداوند تعالی فرمود: و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبیلا (۸/۷۳) «و یاد کن نام پروردگارت را و در راه وصال او هر پیوندی را با غیر قطع گردان.»

ادب دوم عزلت و گوشه نشینی از خلق است به خصوص از هر کس که او را از حضرت حق باز دارد که خداوند به پیامبرش فرمود: و از آنها دوری گزین و از هر چه غیر از حق می‌خوانند اجتناب کن.

ادب سوم اینست که سالک اندامهای هفت گانه خود را از آنچه مورد کراهت مولاست محفوظ دارد، به این ترتیب که چشم از نادیدنی و هر چه دیدنش سودی ندارد فرو بندد و گوش را از استماع غیبت و سخن چینی و سخنان زشت و امثال آن باز دارد و ۱- مقصود آن نیست که سالک به هیچ کار اجتماعی نپردازد بلکه باید چنان باشد که هر چه کند برای خدا کند و هر شغل و خدمت که اختیار نماید در سبیل تقرب به حضرت حق باشد، در این حال همه اعمال و اشتغالات او هر چند به ظاهر از امور دنیا باشد به حقیقت عمل آخرت است. یعنی برای جهانی دیگر که برتر و بالاتر است.

چیزت دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و خانه و فرزند و زن

زبان‌ش را از این‌گونه لغزش‌ها حفظ کند و لب از هر چه گفتن آن سودی ندارد بردوزد. و بعضی از عارفان گفته‌اند که باید کلام تو یاد حق باشد و سکوت تو اندیشه و نگاهت عبرت و نیز سالک باید بطش را از حرام و مال شبهه ناک حفظ کند و از حلال نیز با حرص و شهوت و سهو و غفلت نخورد بلکه درحال اکل بیدار باشد و حق را حاضر بیند و بدین‌سان دست و پا و اندام شهوانی خود را از آنچه حرام و مکروه است محفوظ دارد.

ادب چهارم اینست که سالک با نفس خود مخالفت کند و در جمیع تمنیات نفس از مآکولات و مشروبات و جامه‌های نیکو و اعمال شهوت و داشتن مرکوب و غیر آن با نفس به مجاهده برخیزد. و این همان جهاد اکبر است که سید بشر (ص) از آن خبر داد و فرمود از جهاد اصغر به جهاد اکبر بازگشته‌ایم.

و این جهاد محکمتر و فواید آن جامع‌تر از جهاد با کفار است زیرا کفار در جنگ خود طالب مال و تابع نفس‌اند و متابعت نفس موجب هلاک ابدی و حرمان سرمدی است و عارفان گفته‌اند (گاه) موافقت نفس بمانند انداختن هیزم در آتش است و طالب سالک برای این که از هوای نفس آسوده شود باید آن آتش را در خود خاموش کند.

ادب پنجم اینست که شیخ بصیر و کامل و فاضلی را طلب کند که او را در طریق کمال هدایت نماید و به حضرت حق به تحقیق واصل گرداند زیرا طالب مانند بیماری است که انواع علل و آفات در وی جمع گشته و اقسام بیماری و کسالت در او گرد آمده و سالک نسبت به آنها آگاه نیست و اگر هم از آنها آگاه شود نمی‌تواند نفس خویش را معالجه کند، پس چاره نیست جز آنکه طیبی شفیق و همراه طلب کند که علت‌های او بشناسد و او را به طریق شفا رهنمون شود و به همت خویش بر معالجه موفق گرداند و یا مثال سالک مانند مسافر بیابانی پر آفت و مخافت است و چاره نیست جز آنکه رهنمائی بجوید که او را از بیابان به منزل رساند.

ادب ششم اینست که سالک خود را مشغول اوراد و اذکار و نوافل طاعات و انواع پراکنده از خیرات و حسنات نماید بلکه ذکر واحدی اختیار نماید و فرایض و سنی را انجام دهد و سپس در ذکر مستغرق گردد که گفته‌اند ذکر کلید عالم غیب است و چراغ دنیای درون، و بی‌مقتاح ورود به خانه میسر نباشد، و خانه تاریک جز به چراغ روشن نگردد، پس سالک ذکر حق کند چنانکه عاشق ذکر شود و ذکر هیچگاه او را ترک ننماید و سپس در ذکر مداومت نماید تا آنکه ذکر عاشق وی گردد و قلب او را لحظه‌ای از ذکر خالی نگذارد و باز به ذکر ادامه دهد تا آنکه ذکر انسی بدل به ذکر آسمانی و قدسی گردد، و ذکر انسی آنست که در آن حرف و عدد و صوت باشد و ذکر قدسی آنست که بی حرف و گفت و صوت ادا شود، و پس از آن ذاکر در مذکور فانی گردد چنانکه از ذکر خویش و وجود خود غافل شود و در مقام ذکر نیز درجات بسیار بعضی فوق دیگر وجود دارد که آغاز آن ذکر با تکلف است؛ اما بتدریج تکلف و سختی از میان برخیزد و ذکر طبع و عادت سالک گردد.

ادب هفتم، مداومت بر روزه است، زیرا این عمل قهر و مخالفت با نفس (اماره) است که اصل همه حجابها و ماده فراق و دوری از حق اوست و اگر سالک مقدار غذا را

بتدریج تقلیل دهد جایز است و این روشی است که بعضی مشایخ آنرا اختیار کرده‌اند و نیز اگر راه میانه پیش گیرد رواست و محمد (ص) فرمود: نفس خود را در سلامت بدار که آن مرکب توست پس با آن مدارا و موافقت کن، و فرمود هر کس دین را بر خود سخت کند نفس بر او غلبه نماید؛ و باید که سالک اگر اتفاق افتد که به خاطر رضای میهمانی یا اشاره مرادی روزه (مستحبی) خود را بشکند نباید نفس را بحفظ کامل برساند بلکه باید به کمترین مقدار از طعام اکتفا نماید و در آن روز کمتر از روزهایی که صائم است طعام خورد تا آنکه نفس را از دو لذت برخوردار نکرده باشد (یکی شکستن روزه و دیگر اکل طعام به حد مطلوب). و نیز باید که بر نان خویش مداومت نکند (بلکه فقط به نانی اکتفا نماید) زیرا این عمل نزد مشایخ مکروه است بخصوص اگر نان خویش گوشت باشد. ادب هشتم، مواظبت است بر طهارت جسم، زیرا این پاک‌ی سلاح مؤمن است و موجب نور باطن گردد و رسول (ص) فرمود: وضو بر وضو نور علی نور است در روز قیامت.

ادب نهم، شب زنده‌داری است، و این از جمله مهمات اعمال سالک است و خداوند تعالی در وصف ابرار فرماید: *كانوا قليلا من الليل ما يهجعون*، (۱۷/۵۱) یعنی «کمی از شب را می‌خوابند» و شب هنگام مناجات اولیا و خدمت پاکان است.

ادب دهم، آنست که سالک تا حد امکان در طلب حلال بکوشد و خدای تعالی فرمود: *كلوا من طيبات ما رزقناكم* (۱۷۲/۲) «از چیزهای پاک که روزی شما گردانیده‌ایم بخورید» و رسول (ص) فرمود: طلب حلال واجب است پس از واجب یعنی بعد از فریضه ایمان واجب و واجبات است و حلال را نوری است در باطن و حرام را ظلمتی است در قلب و عرفا گفته‌اند هر کس چهل روز از حلال تغذیه کند خداوند قلب او را روشن گرداند و اگر حلال مطلق به علت غلبه شهوات میسر نباشد از چیزی تناول کند که شبهه آن کمتر است و از آن نیز به قدر ضرورت نه به حد نیاز و شهوت بردارد؛ و اگر طالب در این امر مسامحه کند ثمری از شجر عرفان نخواهد چید و صاحب رساله رحمة الله علیه گوید بر مرید است که دانه کنجد شبهه ناک را حتی هنگام ضرورت بر خود حلال نداند تا چه رسد به هنگام اختیار و زمان فراخی و راحت؛ و علت فساد اهل زمان مسامحه ایشان در این باب است و قلت پرهیز از غذای حرام و شبهه ناک؛ و رسول (ص) فرمود: معیار دین پرهیزگاری و ترس از خداست و فساد دین در طمع است و این پایان آداب ظاهر بود برای سالک. اما آداب باطنی اهل طریقت نیز بسیار است:

اول، مراقبت نفس، و آن این است که سالک پیوسته ناظر قلب خویش باشد، لحظه‌ای از آن غفلت نکند مبدا که در معرض هواجس نفسانی و وساوس شیطانی قرار گیرد؛ و خداوند عزوجل را بر خود مراقب و ناظر داند چنانکه فرمود: *ان الله كان عليكم رقیبا* (۱/۴)، یعنی «خداوند ناظر و مراقب احوال شما است» و رسول اکرم فرمود: خداوند بر صورت ظاهر و اموال شما نمی‌نگرد بلکه به دلها و اعمال شما نگاه می‌کند.

دوم، اظهار ذلت و فقر و مسکنت در حضور سلطان عالم است و بایزید قدس الله روحه العزیز گفت که در باطن من سروش غیبی ندا کرد که ای بایزید در پیشگاه ما خادمان

بسیارند اگر ما را طالبی باید فقر و مسکنت پیش آوری و نیز بایزید گفت: به تحقیق دانستی که تو در هر ساعت از وجوه بسیار نیازمند به مولای خویش هستی پس هر لحظه ترا نیاز است به انوار عصمت او و نگاه رحمت او و ارشاد و هدایت و رزق و روزی او و نیز محتاجی به سوی او در هنگام مرگ که نور اسلام و شناخت را بر تو حفظ کند و در قبر نیازمندی که ترا به جواب صواب در برابر نکیر و منکر موفق گرداند و در وحشت قبر مونس تو باشد و بالاترین نیاز تو در روز قیامت و روز حسرت و ندامت است که خدای تعالی در آن روز چهره ترا سفید گرداند و عیوب ترا پوشاند و وزن ترا در میزان حق سنگین گرداند و حساب ترا سبک کند و کتابت را به دست راست دهد و ترا بر صراط استوار بدارد و از آتش نجات دهد و به بهشت دارالقرار داخل گرداند و بالاترین کرامت و عالیترین منت او بر تو اینست که مشاهده جمال خویش را روزی تو گرداند. اینها اصول نیازهای تست به سوی مولایت در دنیا و در عقبی. پس باید که اظهار فقرت در برابر او به قدر حقیقت فقر و نیاز تو باشد.

ادب سوم از آداب باطن، توبه و انابه بسوی اوست در جمیع احوال از سختی و راحت و بلا و نعمت چنانکه خداوند تعالی در حق سلیمان فرمود: نیکو بنده ایست زیرا توبه کننده است و در حق ایوب نیز همین سخن فرمود زیرا که سلیمان منعم را در نعمت می دید و ایوب فرستنده بلایا در بلا، نه آن یک را نعمت حجاب منعم بود و نه این یک را بلا حجاب نازل کننده آن، بلکه در هر حال رجوع آنها بسوی پروردگار بود.

ادب چهارم، تسلیم است در برابر امر خدای تعالی و معنی تسلیم اینست که قالب و قالب خود را که هر دو ملک اوست به وی تسلیم دارد و تسلیم ملک به مالک امری ضروری است و بر اوست که در ملک خود هر تصرف که خواهد و به هر نحو که خواهد اعمال کند. اگر خواهد او را عزت دهد یا به ذلت مبتلا سازد و او را زنده کند و بمیراند و بیمار کند و سلامت بخشد و غنی کند و فقیر سازد، پس بر سالک است که در کار او البته در این احوال اعتراض نکند و نه پنهان و نه آشکار شکایت ننماید زیرا اعتراض بر تصرف مالک فضولی و درازدستی است و شکایت از مولای در هنگام دعوی عبودیت و محبت قصور در بندگی واردات است.^۱

ادب پنجم، رضا به قضای الهی است، هر چند تلخ باشد. پس عامه مؤمنان در هنگام نزول بلا مقامشان صبر است و بندگان خاص مقامشان رضاست و فرق بین صبر و رضا این است که صابر به علت مقام ایمان در بلا پایداری می کند و در ایمان خود ثابت می ماند و مضطرب نمی شود و در هنگام نزول بلا از حال بندگی خارج نمی گردد هر چند بلا براو سخت و گران آید و قلب او آن بلا را مکروه دارد، اما راضی آن کس را گویند که قابض پیوسته در حال رضا و خوشنودی است و هنگام نعمت و بلا یکسان است زیرا هر آن چه بروی می رسد از

۱ - حضرت مولی امیر المؤمنین در خطبه همام ضمن بیان صفات اهل تقوی فرماید:
نزلت انفسهم منهم فی البلاء کالذی نزلت فی الرخا. در بلا چنان دلشادند که دیگران در نعمت.

جانب دوست می‌داند و از بلای حبیب همان لذت را می‌برد که دیگران از نعمت.

ادب ششم، حزن دائم است، که رسول اکرم فرمود: خداوند هر قلب حزینی را دوست می‌دارد و در صفات رسول (ص) آمده است که آن حضرت دائم الفکر بود و حزن پیوسته داشت و عرفا گفته‌اند هر قلبی که در آن اندوه نباشد گل است و چگونگی مؤمن اندوهگین نباشد، در حالی که نمی‌داند سابقه ازل به نام او چه نوشته است و قلم در حق او چه رفته. آیا به نامش سعادت نوشته‌اند یا شقاوت و از پایان کار بی‌خبر است زیرا نمی‌داند که فردا چه کسب خواهد کرد و نمی‌داند که آیا طاعتش مقبول یا مردود خواهد شد و گناهانش را خواهند بخشید یا از وی مواخذه خواهند کرد؛ و شیخ ابوالحسن خرقانی اهل حزن بود، روزی از وی سبب حزن بزرگان طریقت را پرسیدند گفت سبب آنست که ایشان می‌خواهند خدا را آن‌چنانکه حق معرفت اوست بشناسند و این از جمله محالاتست زیرا هیچ کس خدا را آن‌چنان که سزای اوست نمی‌تواند شناخت.

ادب هفتم، حسن ظن به خدای تعالی است، چنانکه خود (در حیث قدسی) فرمود: انا عند ظن عبدی فلیظن بی ماشاء یعنی «من گمان بنده خود را به خود راست می‌گردانم» پس باید که به من گمان نیکو برد، پس بر بنده است که ظن خود را درباره حق تعالی نیکو گرداند و این مقام نتیجه نظر به صفات جمال او از کسرم و رحمت وجود و وسعت مغفرت است؛ و هر کس ظن بد در حق مولای خود برد و از رحمت او مأیوس گردد چنان است که گویی گناهان و عیوب و نقصان خود را بزرگتر از کرم و رحمت او بیند و این انتساب نقص و عیبی است به پیشگاه قدس ربوبی جل شانه.

ادب هشتم، آنست که از مکر و تدبیر خداوند ایمن نباشد که خود فرمود: افانموا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون (۹۹/۷)، یعنی «آیا از مکر خداوند ایمن شده‌اند بدانید که از مکر او هیچ کس ایمن نیست مگر آن قوم که زیانکار باشند» و نیز فرمود: انما یخش الله من عباده العلماء (۲۸/۳۵) یعنی «فقط بندگان دانا و آگاهند که از حق می‌ترسند» و این ترس و خشیت نتیجه نظر به صفات جلال و قهر است زیرا همچنانکه حق تعالی به صفات کرامت و رحمت منسوب است همچنین به قهر و قوت نیز موصوف است؛ و خداوند تعالی فرمود: لاملان جهنم من الجنه و الناس اجمعین (۱۱۹/۱۱)، یعنی «به تحقیق دوزخ را از آدمیان و جنیان پر خواهیم کرد»؛ و در خبر آمده است که روز قیامت خدای تعالی به حضرت آدم می‌گوید: برخیز و در آتش انداز. آدم می‌پرسد: چه تعداد؟ جواب می‌رسد از هر هزار نفر نه صد و نود نفر. پس چگونه بنده از خدای خویش (در مقابل گناهان خود) بیمناک نباشد با آنکه از قهر و جبروت الهی آگاه است.

ادب نهم، محبت است، و خداوند فرمود: یحبهم و یحبونه (۵۴/۵)، یعنی «خدا ایشان را دوست می‌دارد و ایشان خدا را دوست می‌دارند»، و محبت جوهر تمام مقامات و خلاصه همه کرامات است که به واسطه آن بنده به سوی حضرت پروردگار آسمان و زمین روی می‌آورد و به سبب آن به درجات والای سلوک واصل می‌شود، و محبت از ثمرات معرفت به اسماء جمال الهی است و در عالم جز خدا هیچ کس را جمالی نیست و هر جمال و

کمالی که در خلق بینی ذره‌ای از خورشید جمال او و قطره‌ای از دریا‌های کمال اوست، و اگر تو جز برای صاحبان شکل و شمایل جمال و کمال قائل نیستی بدان که هنوز در عالم صورت محبوس مانده‌ای و از مشاهده حقیقت محروم گشته‌ای زیرا که جمال حقیقی و کمال عقلی در این است که ذات موجود به علم و قدرت و حیات متصف و به جود و کرامت و احسان و بردباری آراسته باشد و از عیوب و نقائص بدور و بدین خاطر است که سخاوتمندان و اهل کرامت و حکمت نزد خلق محبوبند و اهل مبارزه و شجاعت به خاطر قدرتشان و اهل معرفت و تقوی به خاطر نزاهت و پاکیشان نزد همگان مقبول و تو دانستی که هر یک از این صفات جلال و جمال در ذات حق بی‌حد و نهایت و ازلی و ابدی است، اما غیر از او هر که را از خلق جمال و کمالی باشد آن محدود و معدود و حادث و منتهی و فنا پذیر است و آن را از دریای جود و رحمت حق عاریه کرده پس در این صورت هیچ کس غیر از الله شایسته محبت حقیقی نیست زیرا هر جمالی از اوست و هر کس غیر خدا را دوست بدارد بیقین در مشاهده جمال حق نایب است.

ادب دهم، ترک مشیت و اختیار و توکل بر پادشاه جبار عالم است و خداوند فرمود: ضرب الله مثلا عبداً مملوка لا یقدر علی شیء (۷۵/۱۶) یعنی «خداوند مثال آورده است از بنده‌ای که مملوک غیر است و بر هیچ کار توانا نیست»، پس بنده را با اختیار چه کارزیرا اختیار درخور افراد آزاد است (نه بندگان) و عارفان گفته‌اند اگر طالب را خواست واحدی باقی ماند هنوز از مقام وصول در پرده است، و گفته‌اند که این (خواست و وصول) از بزرگترین حجابها است، پس وقتی حتی خواست و وصول به حق از حجب اعظم باشد پس چه می‌گویی در حق آنکس که در خواستهای شهنوایی و نفسانی و تمنیات دنیوی فرو مانده است و فی- الجملة سزاوار است که طالب چون مرده‌ای باشد بین دو دست غسل تا مستحق وصول گردد که به اندازه هر خواست (نفسانی) از حضرت عزت قدمی دورتر شود.

این بود مهمترین آداب باطن که سالک باید نفس خود را بدانها بیاراید تا در شمار و اصلاص حضرت حق باشد و در غیر این ارادت او آرزوئی است کاذب و محبت وی ادعای دروغ و هر چند گمان کند که مسافر الی الله است به حقیقت در درکات هوای نفس فرو مانده است.